

فلسفه در شش ساعت و پانزده دقیقه

سرشناسه: گومبروویچ، ویتولد، ۱۹۰۴-۱۹۶۹ م.

Gombrowicz, Witold

عنوان و نام پدیدآور: فلسفه در شش ساعت و پانزده دقیقه /

ویتولد گومبروویچ؛ ترجمه مجید پروانه پور.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۹۳۱-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: این کتاب از روی متن انگلیسی با عنوان: A guide

to philosophy in six hours and fifteen minutes

ترجمه شده است.

موضوع: فلسفه اروپایی.

موضوع: فلسفه جدید.

شناسه افزوده: پروانه پور، مجید، ۱۳۵۸-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ف۸/گ۹ ب۷۹۲

رده‌بندی دیویی: ۱۹۰

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۲۷۹۰۴۹

فلسفہ در ششی ساعت و پانزده دقیقه

ویتولد گومبروویچ

ترجمہ مجید پروانہ پور



این کتاب ترجمه‌ای است از:

A Guide to Philosophy in Six Hours and Fifteen Minutes

Witold Gombrowicz

Yale University Press, 2004



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

ویتولد گومبروویچ

فلسفه در شش ساعت و پانزده دقیقه

ترجمه مجید پروانه‌پور

چاپ دوم

۱۵۰۰ نسخه

۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷ - ۹۳۱ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 931 - 7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	پیشگفتار مترجم
۱۱	درس اول: کانت ۱۷۲۴-۱۸۰۴
۲۳	درس دوم: کانت: مقولات
۳۱	درس سوم: کانت
۳۹	درس چهارم: شوپنهاور
۴۷	درس پنجم
۵۵	درس ششم: هگل
۱۳۵	درباره نویسنده

پیشگفتار مترجم

این کتاب را ویتولد گومبروویچ نوشته است. آنچه در قالب کتاب حاضر جمع‌آوری و ویراستاری شده، یادداشت‌های یکی از دانشجویان حاضر در کلاس‌های فلسفه او بوده که از ۲۷ آوریل تا ۲۵ مه ۱۹۶۹ برگزار شده است. این درس‌ها حول محور نظریات کانت، شوپنهاور، هگل، کی‌یرکگور، سارتر، هایدگر، مارکس و نیچه می‌چرخد. کتاب حاضر در حقیقت بیانگر نگرش شخصی گومبروویچ به تفکر مدرن و بنیان‌گذاران آن است. به سبب دست‌نوشته بودن اصل کتاب و این‌که مطالب آن یادداشت‌های دانشجویی گمنام است، بریدگی‌ها، افتادگی‌ها و گاه ابهام‌هایی در آن به چشم می‌خورد. اما همین اندک نیز برای پی بردن به تسلط، دقتِ دانش، طنز کلام و تیزی ذهن گومبروویچ کفایت می‌کند.

در قرن هجدهم عمیق‌ترین دیدگاه در باره جهان کدام بود؟

فایده فلسفه چیست؟

شوپنهاور زندگی را چگونه می‌دید؟

نیچه نیز، همانند کانت و شوپنهاور، لهستانی بود!

نویسنده غمگینی که خود را ارباب واقعیت می‌پندارد

موجود مضحکی است.

به‌زعم شوپنهاور، زندگی یک ناخوشی مستمر و درخور

ملامت است.

تمامی نظام‌های فلسفی فرو می‌پاشند.

کتاب پر است از پرسش‌ها و جملاتی از این دست. گومبروویچ

حاصل سال‌ها تعمق و کند و کاوش را در عالم فلسفه طی جلساتی

کوتاه بیان کرده و از آن‌جا که خود نویسنده‌ای است پرمغز و

صاحب نگرش، تلاش کرده دیدگاه‌های شخصی‌اش را نیز لابلای

این درس‌ها بگنجانند تا آن‌جا که مثلاً در جایی خود را به لحاظ

فلسفی متقدم بر سارتر شمرده است.

هر کدام از درس‌های این کتاب در حقیقت یک جلسه درس

یک‌ساعته بوده‌اند و نام کتاب نیز به همین جهت انتخاب شده است.

مجله‌ها و روزنامه‌های معتبری در سراسر جهان این کتاب را به خاطر

ایجاز، جدیت، طنز، دقت و منحصر به فرد بودنش ستوده‌اند.

جان آپدایک^۱ زمانی گومبروویچ را «یکی از پرمغزترین

مدرنیست‌های متأخر» خوانده بود، اما به‌رغم اشتها این

1. John Updike

نویسنده در اروپا و آمریکا، در ایران چندان از او نام برده نمی‌شود. او که رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس مشهور لهستانی است. نخستین رمان خود را با نام فردیدورکه^۱ در سال ۱۹۳۷ منتشر کرد، یعنی یک سال قبل از انتشار رمان تهوع سارتر. جنگ جهانی دوم، حکومت کمونیستی شوروی در دوران جنگ سرد، و تبعید خودخواسته او به آرژانتین مانع از آن شد که اهمیت و قدر این رمان در زمانه خودش شناخته شود. قهرمان رمان او داستان استحاله و تغییر خویش از مردی سی‌ساله به نوجوانی پانزده‌ساله را با لحنی تلخ و طنزآمیز تعریف می‌کند. گومبروویچ در سایر آثار خود اعم از رمان و نمایشنامه مشتاق نشان دادن تأثیرات روزگار، زمان، تاریخ و مکان بر هویت است. بهترین ترجمه‌ای که تا کنون از رمان مشهور او به انگلیسی صورت گرفته ترجمه دانوتا بورشارت^۲ همراه با مقدمه سوزان زونتاک^۳ است که در سال ۲۰۰۰ میلادی منتشر شده است. کشور لهستان برای بزرگداشت صدمین سالگرد تولد او سال ۲۰۰۴ را سال ویتولد گومبروویچ نامید. اثر حاضر را نیز انتشارات دانشگاه ییل در همان سال با ترجمه بنجامین آیوری^۴ منتشر کرده است. این کتاب به بیش از سی زبان دنیا ترجمه شده است.

پ.م

1. *Ferdydurke*

2. Danuta Borchartd

3. Susan Sontag

4. Benjamin Ivry

درس اول

یکشنبه، ۲۷ آوریل ۱۹۶۹

فراندم^۱

کانت ۱۷۲۴-۱۸۰۴

آغاز اندیشه مدرن.

البته می‌توان آغازگر آن را دکارت هم دانست (آغاز قرن هفدهم).

در فلسفه دکارت یک مضمون محوری و مهم وجود دارد:
شک مطلق.

۱. با فراندم عمومی در ۲۷ آوریل ۱۹۶۹، رأی‌دهندگان فرانسوی توانستند اصلاحات اداری بسیاری ایجاد کنند. رئیس‌جمهور شارل دوگل، فردای روزی که در این رأی‌گیری با شکستی نامنتظر مواجه شد، از ریاست‌جمهوری استعفا داد و وارد دوران بازنشستگی شد [یادداشت مترجم انگلیسی]. [بجز آنچه با حرف م. مشخص شده و معادل انگلیسی کلمات، هر آنچه در پانوشت‌ها آمده برگرفته از نسخه انگلیسی است. - م.]

خردباوری از این جا آغاز می شود: شک مطلق در باره همه چیز، تا آن جا که خرد و ادارمان کند ایده ای را بپذیریم.

(بنیان پدیدارشناسی هوسرل نیز همین است)

— سوژه: خود اندیشنده

— ابژه: مثلاً دوربین اپرا یا میز

— ایده یا تصویری از یک ابژه که در آگاهی من شکل می بندد.

دکارت این سه جنبه شناخت را فرو می کاهد.

یقین دارم چیزهایی در آگاهی ام هست که ارتباطی با

واقعیت ندارد. مثلاً، قنطورس.^۱

شک نظام مند. شک کردن در باره جهان، در پراتنز نهادن آن:

۱. ابژه.

۲. هر چیز مرتبط با ابژه.

تنها یقین موجود آن است که این ها فقط در آگاهی من وجود

دارند.

در پراتنز نهادن:

مثلاً در پراتنز نهادن تصور «خدا»؛

برخی علوم به واقعیت مربوطند (واقعیتی فرضاً ابژکتیو)

مانند جامعه شناسی و روان شناسی؛ اما علوم انتزاعی، مانند

ریاضیات و منطق، به جهان بیرون نمی پردازند، ولی قوانین

ذهن ما بر آن ها مبتنی است.

۱. centaur: موجودی افسانه ای با بدنی شبیه به اسب و سر انسان. — م.

خطای فاحش (یا به تعبیر هوسرل) «انحراف» دکارت چه بود؟ دکارت از پیامدهای مهیب اندیشه‌های خویش می‌ترسید. او سعی داشت نشان دهد که «خدا» - و به تبع آن جهان (به عنوان مخلوق «خدا») - واقعیتی ابژکتیو است.

ترس دکارت به ترس سارتر شبیه است. به سبب همین ترس، تمام فلسفهٔ پسین او دچار انحراف شد. برای دکارت فقط گفتار در روش^۱ مهم بود و بس. ایدهٔ بزرگ دکارت «حذف ابژه» بود.

و همین جاست که فلسفه شروع می‌کند به این که آگاهی را همچون امری بنیادین بنگرد. شبی مطلق را مجسم کنید که ابژه‌ای را در بر گرفته است. اگر ذهنی وجود نداشته باشد که این ابژه را ادراک کند، پس آن ابژه هم وجود ندارد.

چیزی به اسم آگاهی فردی وجود ندارد. آگاهی صورت عام دارد.

(آگاهی مغز و امثال آن در مورد حیوانات، مثلاً سگ، نیز صدق می‌کند.)

دکارت: منادی اندیشهٔ مدرن.

کانت

برکلی (جوانی روستایی)، و هیوم.

کانت

تأثیرپذیری کانت به‌ویژه از نیوتن
و از دکارت.

فلسفه کانت ریشه در دانشی^۱ خردورزانه دارد و در قالبی
علمی سازمان یافته است و متأثر از نیوتن است.

آثار: نقد خرد ناب؛^۲ نقد خرد عملی^۳

اثر بزرگ کانت: نقد خرد ناب.

این اثر در باره نقد خرد ناب نیست؛ بلکه در این باره است
که چگونه می‌توانیم در باره آگاهی خودمان داوری کنیم.
آگاهی در باره آگاهی داوری می‌کند. مثال: آیا می‌توانیم از راه
استنتاج فلسفی به وجود «خدا» یقین پیدا کنیم؟

پرسش‌ها: آدمی تا کجا می‌تواند در باره آگاهی یقین داشته
باشد؟ تا چه حد می‌توان به آگاهی اعتماد کرد؟
استدلال کانت در نقد خرد ناب، که مبهم هم بیان شده،
چنین است:

همه آن چیزهایی که در باره جهان می‌دانیم در قالب احکام
بیان می‌شود.

مثلاً، «من وجود دارم»، یا حکمی شرطی مانند این: «اگر
دومینیک^۴ را با لگد بزنم، او هم مرا خواهد زد».

1. knowledge 2. *Critique of Pure Reason*

3. *Critique of Practical Reason*

۴. دومینیک دو رو (Dominique de Roux). [جز در مواردی که ذکر می‌شود،

تمامی یادداشت‌ها در متن اصلی فرانسوی آمده‌اند - ویراستار انگلیسی.]

به این می‌گویند ربط علی.

احکام یا تحلیلی اند^۱ یا ترکیبی.^۲

احکام تحلیلی به احکامی گفته می‌شود که نتیجه تجزیه و تحلیل باشند و یک کل را به اجزای مهم آن تجزیه کنند. کانت می‌گوید احکام تحلیلی چیزی به دانش ما نمی‌افزایند، زیرا بر عنصری تأکید می‌کنند که از پیش در خود تعریف آن‌ها وجود دارد.

مثلاً در تعریف انسان می‌گوییم که او موجودی است جاندار، پستاندار و غیره. مفهوم «جاندار» را در نظر بگیرید: «انسان موجودی جاندار است.» چرا جاندار است؟ چون حکم فوق را و اشکافی^۳ می‌کنیم. مفهوم جاندار، خود از مفهوم اول، که همانا انسان باشد، برگرفته شده است. به عبارت دیگر، مفهوم جاندار مفهومی است که از تعریف انسان حاصل شده است.^۴

احکام ترکیبی داستان دیگری دارند: این احکام چیزی به دانسته‌هایمان می‌افزایند، پس دانش ما را از عالم غنا می‌بخشند.

1. analytical

2. synthetic

3. decomposition

۴. به عبارت دیگر، در احکام تحلیلی، محمول در موضوع مندرج است، چنان که در حکم «گره پستاندار است»، مفهوم پستاندار (محمول) در مفهوم گره (موضوع) نهفته است. - م.

احکام ترکیبی پیشینی^۱ نیستند (پیشینی یعنی مستقل از تجربه).

به عبارت دیگر، احکام ترکیبی پسینی^۲ اند و درستیشان را باید به تجربه فهمید.

یک مثال برای حکم ترکیبی: وقتی حرارت آب به درجه خاصی برسد، می جوشد.

افزوده شدن بر دانش ما. حضور پدیده‌های تازه در درکی که از عالم داریم.

اما احکام پسینی همیشه هم درست نیستند.

مثال: هیچ تضمینی وجود ندارد که آب در ده هزارمین بار باز هم به جوش بیاید.

کانت در جستجوی دقت است. او مجذوب واقعیت است و ذهنی قاطع دارد.

اما شماری احکام ترکیبی نیز وجود دارند که پیشینی اند، یعنی اگرچه چیزی به واقعیت می افزایند، همزمان به خطاناپذیریشان اطمینان داریم. این یافته کانت متأثر از علم نیوتنی بود.

مثال: عمل مساوی است با عکس العمل.

از لحظه‌ای که به این نکته پی ببریم، یقین می یابیم که همیشه چنین خواهد بود.

1. *a priori*

2. *a posteriori*

مثال: نزدیک‌ترین فاصله میان دو نقطه یک خط راست است.

با وجود این، برای آینشتاین نزدیک‌ترین فاصله میان دو نقطه یک خط منحنی است. اما این مطلب هیچ چیز را عوض نمی‌کند، زیرا این واقعیت با واقعیت نیوتنی فرق دارد. اگر تمام مقدمات نیوتن را بپذیریم، آنگاه قوانین نیوتن در بافت واقعیت او قوانینی مطلقند.

برخی احکام ترکیبی: پیشینی‌اند – بر دانش ما می‌افزایند – مطلقند و برای تمام انسان‌ها معتبرند.

از این رو، کل مسئله فلسفه کانتی در این پرسش نهفته است: چگونه ممکن است احکام ترکیبی پیشینی داشته باشیم؟

کانت از آن رو این پرسش را مطرح می‌کند که چنین احکامی، بی آن‌که تصادفی یا مبتنی بر تجربه باشند بر دانش ما می‌افزایند. حکم ترکیبی نوعی تازگی ابدی به همراه می‌آورد. کانت کارش را باسه تحلیل پیش می‌برد: سه بخش از نقد خرد ناب.

اما از آن‌جا که موضوع کار، خرد یا دانش سازمان‌یافته است همه چیز باید بر دانشی ترکیبی مبتنی باشد.

علم است که احکام ترکیبی پیشینی (یعنی ابدی) را صورت‌بندی می‌کند.

بخش اول: حسّیات استعلایی.^۱

(استعلایی یعنی چیزی خارج از خود یا نفس).
حسّیات در این جا به معنای ریاضیاتی آن به کار رفته است.
ریاضیات یعنی علم شکل‌ها و نسبت‌ها.
در بخش اول: چگونه ممکن است در ریاضیات احکام
ترکیبی پیشینی داشته باشیم؟

بخش دوم: تحلیل‌های استعلایی.^۲

احکام را در فیزیک بررسی می‌کنیم. یعنی هر آنچه در باره
موضوع چیزها (رفتارها، واکنش‌ها) می‌دانیم. هر آنچه موضوع
یا ابژه فیزیک است.
فیزیک علم چیزهاست.

بخش سوم: دیالکتیک استعلایی،^۳ که طی آن کانت به
مسائل متافیزیکی از قبیل «وجود خدا» می‌پردازد.
با کانت فروکاست بزرگِ تفکر آغاز می‌شود، فرایندی که تا
امروز ادامه یافته است.

برای نخستین بار آگاهی می‌پرسد: محدوده‌های آگاهی (از
خرد) کدامند؟
ضربه قاطع کانت. او ایده‌های درخشانی داشت که همه چیز
را به کلی عوض کرد.

1. *Transcendental Aesthetics*

2. *Transcendental Analytics*

3. *Transcendental Dialectics*

پرسش: احکام ترکیبی پیشینی چگونه ممکن می‌شوند؟
پاسخ: احکام ترکیبی پیشینی به طور عام و، به تبع آن، در
حسّیات استعلایی، امکان‌پذیر هستند، زیرا زمان و مکان نه از
خواص چیزها بلکه از خواص سوژه‌اند.

برای آن‌که چیزی برای ما وجود داشته باشد، باید زمان و
مکان را بر آن بار کنیم.

و استدلال کانت در این باره بسیار ساده است.

او می‌گوید: «به سه دلیل مکان در دنیایِ ابژکتیو بیرون از ما
وجود ندارد، بلکه صرفاً بخشی جدایی‌ناپذیر از آگاهی ماست.»

دلیل اول. مکان حاصل تجربه نیست، بلکه شرط ناگزیر هر
تجربه‌ای است. مکان خود یک ابژه نیست، بلکه شرط وجود
ابژه‌هاست. مکان از تجربه به دست نمی‌آید.

دلیل دوم. مکان مفهومی نیست که از استنتاج حاصل شود.
ما نمی‌توانیم مکان را مثل شیء معینی^۱ درک کنیم، زیرا مکان،
ابژه نیست. مکان، شهودِ محض است. به عبارت دیگر، مکان
یک چیز نیست، بلکه شرط چیزهاست، چون آن را در درون
خود داریم.

دلیل سوم (یا بهتر است بگوییم، پیامد دو دلیل دیگر).
شهودِ مکان، شرط ناگزیر احکام ترکیبی پیشینی ماست و
واقعیتی ابژکتیو به چیزها می‌بخشد.

بدون مکان آنچه می ماند صرفاً تأثرات^۱ است (این نظر کانت با نظر دکارت همسوست).

مثال: هندسه، که بر ساختارهای واقع در مکان، بر شکل ها، متکی است، با آن که بر تجربه بنا نشده، معتبر است، زیرا [جمله در همین جا قطع شده]^۲.

نتیجه گیری

ما اثبات کردیم که احکام ترکیبی پیشینی کانت در واقع احکامی تحلیلی اند.

این ساختمان باشکوه فرو می ریزد.

ایده کانت در باب مقولاتِ خردِ ناب نیز از بین می روند. این سرنوشت همه فلسفه هاست. هیچ نظامی نمی پاید. همان گونه که هگل بعدها به نحو چشمگیری می گوید، آگاهی پیش رونده بشری از طریق فلسفه خود را بر خویشتن آشکار می کند.

— بی فایده است پرسیم که آیا باید فلسفه ورزید یا خیر. ما فلسفه می ورزیم زیرا ناچاریم. فلسفه ورزی امری ناگزیر است. آگاهیمان از ما سؤال هایی می کند و ما ناچاریم برای حل آنها تلاش کنیم. فلسفه امری ضروری است.

1. impressions

۲. اشاره درون قلابها به افتادگی متن، در نسخه فرانسوی آمده است. [یادداشت ویراستار انگلیسی].

در قرن هجدهم عمیق‌ترین دیدگاه در باره جهان کدام بود؟ همان که نزد کانت می‌یابیم، دیدگاهی که بدون آن، معرفت یافتن به گسترش آگاهی در طول قرن‌ها محال می‌بود. برای رسیدن به دیدگاهی جهانی در باره فرهنگ نیازمند فلسفه‌ایم. نویسندگان باید فلسفه بدانند.

فلسفه به ما امکان می‌دهد که فرهنگ را سامان دهیم، نظم را برقرار کنیم، خویشتن را بیابیم، و دلگرمی فکری پیدا کنیم.

درس دوم

دوشنبه، ۲۸ آوریل ۱۹۶۹

کانت: مقولات

مکان و زمان دو عنصری هستند که به واقعیت بیرونی تعلق ندارند، بلکه ما آن‌ها را بر ابژه‌ها بار می‌کنیم. مکان خود یک ابژه نیست، بلکه شرط هر ابژه ممکن است. همین استدلال در مورد زمان نیز صادق است. زمان چیزی نیست که بتوان آزمودش، اما همه چیزها در زمان قرار دارند.

ما به راحتی می‌توانیم زمان را بدون پدیده‌ها در نظر مجسم کنیم، اما محال است پدیده‌ای را مجسم کرد که بیرون زمان باشد. همین استدلال در مورد مکان هم صادق است. ما نمی‌توانیم زمان‌های گوناگون را تخیل کنیم (آن‌گونه که می‌توانیم ابژه‌های مختلف مثل میز و صندلی را تخیل کنیم).

زمان همیشه یکی است. زمان ما حاصل مشاهدات ما از جهان بیرونی نیست، بلکه شهودی بی واسطه، دانشی شهودی، است. به عبارت دیگر، دانشی بی واسطه است.

باید اضافه کنیم که در علم حساب آنچه امکان صدور احکام ترکیبی پیشینی را فراهم می آورد زمان است. تأثرات ما از دنیای بیرون در پی هم می آیند؛ علم حساب در باره همین مطلب است: ۱، ۲، ۳، ۴. این را توالی^۱ می گویند.

احکام ترکیبی پیشینی، در تجربه تأیید می شوند، زیرا در زمان تحقق می یابند. به طریقی مشابه، تمام احکام مربوط به ریاضیات احکام ترکیبی پیشینی هستند که درستیشان با تجربه اثبات می شود.

تحلیل استعلایی

در تحلیل استعلایی به علوم فیزیکی می پردازیم، زیرا علم فیزیک وحدت بخش تمامی چیزهایی است که در باره جهان می دانیم.

تکرار می کنم: کانت سخن چندانی در باره آگاهی نمی گوید، بلکه به جای آن از خرد ناب حرف می زند.
چرا؟

چون لازمه خرد ناب، دانشی خردورزانه و سازمان یافته

1. sequence

است که در علم متحقق می‌شود. در این جا به یک الهام بسیار زیبای کانتی می‌رسیم که به انقلاب کوپرنیکی شبیه است. درست همان گونه که کوپرنیک می‌گفت خورشید ساکن است و زمین به دور آن می‌چرخد، کانت هم اثبات می‌کند که تنها چیزی که می‌تواند واقعیتی را شکل دهد همبستگی میان سوژه و ابژه است. برای شکل دادن به واقعیتی در زمان و مکان، ابژه باید به تصرف آگاهی در آید. در علم فیزیک (نیوتنی)، ما در بارهٔ امور پیشینی دانش بی‌واسطه داریم.

مثال: می‌توانیم این را که همهٔ پدیده‌ها تابع قانون علیتند و قانون مشهور نیوتن را مبنی بر این که عمل مساوی است با عکس‌العمل برای همیشه (یعنی به طور مطلق) صادق بدانیم، مثلاً [جمله در همین جا قطع شده].

دوباره می‌پرسیم: چگونه ممکن است در علم فیزیک احکام ترکیبی پیشینی داشته باشیم؟

نتیجه‌گیری قاطعانهٔ کانت: ما دانشی را که در بارهٔ چنین چیزهایی داریم با احکام بیان می‌کنیم.

کانت طبقه‌بندی احکام را مطابق منطق ارسطویی (که در روزگار او همچنان معتبر بود) انجام می‌دهد.

احکام ارسطویی را می‌توان بنا به معیارهای زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. کمیت. مثال: احکام شخصی که به یک پدیدهٔ واحد

مربوطند. اما اگر حکمی مانند این صادر کنیم: «بعضی انسان‌ها سفیدپوستند»، آن‌گاه حکمی جزئی^۱ را بیان کرده‌ایم. همچنین می‌توان در قالب حکم [کلی] گفت که همهٔ آدم‌ها فانی‌اند.

۲. کیفیت. احکام ایجابی^۲ الف.

احکام سلبی^۳ ب.

احکام حصری^۴ ج.

(که دستهٔ اخیر منجر به حکمی معدول^۵ می‌شوند: مثال: ماهی غیرپرنده است).^۶

کشف کانت استنتاج – یا بیرون کشیدن – یک مقوله از هر کدام از این احکام است.

مثال: الف. حکم ایجابی: «شما فرانسوی هستید.»

(مقوله: «ایجاب».)

ب. حکم جزئی: «بعضی آدم‌ها فانی‌اند.»

(مقوله «کثرت»)

ج. حکم کلی: «همهٔ آدم‌ها فانی‌اند.»

(مقولهٔ مجموعه‌ها: «وحدت».)

1. particular

2. affirmative

3. negative

4. infinitive

5. infinite

۶. احکام ایجابی در قالب «الف ب است» بیان می‌شوند؛ احکام سلبی در قالب «الف ب نیست»؛ و احکام حصری در قالب «الف غیر ب است.» – م.

7. universal

آگاهی امر بنیادین است.

ابژه - سوژه: همین و بس.

۱. آگاهی را نمی‌توان نوعی ساز و کار دانست، همچنین، نمی‌توان آن را به اجزایش تجزیه کرد، زیرا اجزایی ندارد. آگاهی یک کل است.

۲. آگاهی را نمی‌توان مشروط به علم دانست. آگاهی همان چیزی است که علم را امکان‌پذیر می‌کند، اما علم نمی‌تواند چیزی را در باره آگاهی برای ما روشن کند. آگاهی نه مغز است نه جسم، زیرا من از مغزم آگاهی دارم اما مغز نمی‌تواند آگاه باشد.

توجه داشته باشید که آگاهی را یک اندام‌واره^۱ یا جاندار نپندارید.

مرز مهمی میان علم و فلسفه وجود دارد. علم روش‌ها و قوانین خود را به کمک تجربه اثبات می‌کند. اما فقط در جهان پدیده‌ها دارای اعتبار است. علم می‌تواند ربط میان امور را نشانمان بدهد، اما با آن نمی‌توان به دانشی بی‌واسطه در باره ذات چیزها رسید. ظاهراً نوعی تناقض پیش می‌آید، زیرا اگر آگاهی عنصر پایه است چگونه ممکن است دارای مقولاتی باشد؟ چگونه می‌توان آن را همچون ساز و کاری که مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار گرفته است تقسیم کرد؟

1. organism

مقولات و احکام را نمی‌توان متعلق به آگاهی شمرد. در جسم‌کانتی، خودِ آگاهی است که حکم می‌دهد. مسئلهٔ اساسی کانت این است: دانش ما در بارهٔ جهان چگونه امکان‌پذیر می‌شود؟ آنچه مرزهای آگاهی ما را تشخیص می‌دهد دقیقاً خودِ آگاهی ماست. در این جا می‌شود این‌گونه استنباط کرد که ما یک قدم به عقب برمی‌داریم تا آگاهی دیگری را شکل دهیم که در مورد آگاهی نخستین حکم می‌کند. در این صورت آگاهیِ سومی هم باید وجود داشته باشد که در مورد دومین آگاهی حکم کند، و همین طور الی آخر. (هوسرل).

اما آگاهی نمی‌تواند حاکم^۱ باشد. آگاهی (بنا به تعریف آلن^۲) یعنی دانستن آنچه می‌دانیم، همین و بس. حتی همین تعریف هم نارساست، زیرا آگاهی را تقسیم می‌کند. آگاهی بخش‌ناپذیر و نامشروط است. راستش را بخواهید، فلسفه در این مورد نمی‌تواند چیزی بگوید.

مقولات کانت کدامند؟

آیا این مقولات همان شرایطی هستند که آگاهی را امکان‌پذیر می‌کنند؟

نزد کانت (به نظر من) چنین فرایندی در کار است: یک آگاهیِ دوم، از فاصله‌ای، در مورد آگاهیِ اول حکم می‌کند.

1. judge

2. Alain

حالا مسئله صرفاً این است که معلوم کنیم شرایط آگاهی اول برای آگاهی دوم چیست.

اگر بخواهیم در باره آگاهی اول بدون در نظر گرفتن عناصرش بیندیشیم، فقط باید پی ببریم که شرایط ضروری آگاهی دوم کدامند. ما قادر به تجسم کردن آگاهی نیستیم.

مقولات کانتی، شرایط آگاهی سوژه از ابژه‌اند. اما این شرایط نمی‌توانند جنبه‌ای مطلق داشته باشند. از دید ما، این مقولات شرط صدور هر حکمی در باره واقعیتند.

باید این نکته را بگوییم که مقولات (همانند زمان) در درون ما وجود دارند. ماییم که می‌توانیم با تزریق یا بار کردن مقولات، واقعیت را به چنگ آوریم.

از نظریه‌های زیبای کانت هیچ چیز، حتی مهم‌ترین مقوله‌اش که برخاسته از حکم شرطی^۱ است، باقی نمانده است. نمونه حکم شرطی:

اگر من ...

آن‌گاه من

اما پس از آن فلسفه به چیزهای دیگری پرداخت. این چیزها کشفیاتی صوری اما پراهمیت بودند، زیرا مفهوم آگاهی، مفهوم رابطه سوژه - ابژه و به تبع آن مفهوم انسان و جهان را از بیخ و بن متحول کردند.

1. hypothetical

